

تقابل اندیشه های عرفانی و اشراقی با اندیشه های استدلالی و عقلانی

اشراقیون - عقلیون

علم و عقل از دیدگاه صوفیان

می‌رفت تا مرز این دو شیوه تفکر فلسفی را روشن کند و به حق در این مورد بسیار موفق و خردمندانه عمل کرد. شاهنامه را به درستی مظهر خردگرایی قوم ایرانی گفته‌اند.

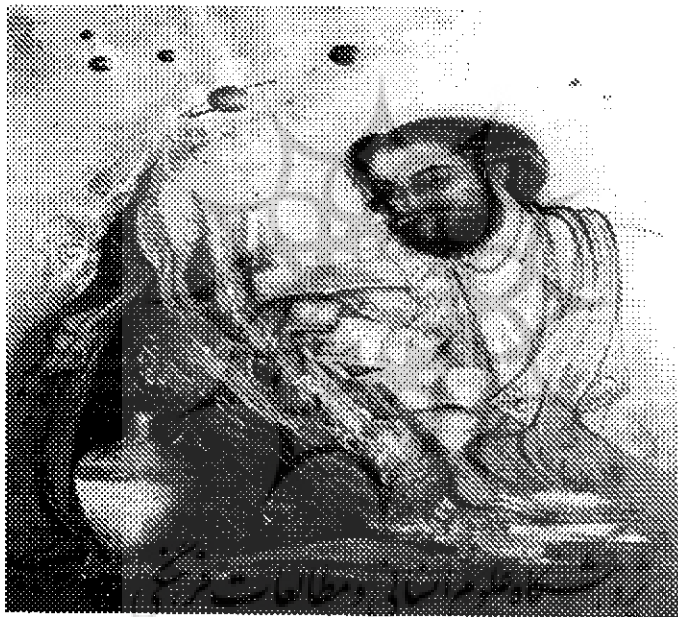
وجود افرادی چون ابن سینا، ابوریحان بیر

ونی، زکریای رازی و چند دانشمند دیگر در همین دوره که همگی خردگرا و منطق پسند بوده‌اند و در گروه

عقلیون زمانه قرار داشته‌اند، می‌رفت تا جامعه‌ی ایران را به سوی خردورزی و اندیشه‌گرایی سوق دهد. اما متأسفانه با ورود اعراب به ایران و از بین رفتن حکومت مرکزی و استقرار ترکان غزنوی و از پس آن‌ها سلجوقیان و پس از همه‌ی این‌ها، هجوم وحشیان مغولی و زردپوستان بیابان گرد و خون آشام که با قتل و غارت و دگرگونی

ساختارهای جامعه، تضعیف و تخریب روحیه‌ی ایرانی، و رواج روحیه‌ی تعصب آلود و خشک بیابان گردان ترک همراه بود، موقعیت اندیشه

با هجوم اعراب قدرت مرکزی و سیستم پیش‌رفته‌ی اداری ایران در هم پیچید و راه برای هجوم غارت‌گران بیابان گرد و بی‌سواد ترک و مغول فراهم گردید.



پژوهش‌گر = حشمت‌الله عزیزی (فوق لیسانس تاریخ)
یکی از مهم‌ترین مباحثی که همواره در بررسی تاریخ تصوف مورد توجه بوده و انتقادهای بسیاری را از این طریق به تصوف و صوفیان وارد کرده است، همانا جای‌گاه علم و عقل در نزد صوفیه بوده است. که این نیز خود از عوامل اصلی اختلاف بین علما و فقها با اهل تصوف محسوب می‌شود. هر چند که بسیاری از این انتقادات بر صوفیه وارد است، اما، آیا در حقیقت تصوف و عرفان دشمن و مخالف علم و عقل هستند؟ و آیا آن علمی که صوفیه مخالف آن بوده‌اند و هستند،

همان علمی است که مخالفانشان تصور کرده‌اند؟ دلایل این مخالفت‌های صوفیان و خرده‌گیری‌های وارد بر آنها چیست؟ و چه آثار و عواقبی بر اندیشه‌ی ایرانی داشته است؟

شاهنامه را به راستی مظهر خردگرایی قوم ایرانی گفته‌اند.

با تگاهی به تاریخ اندیشه در ایران پس از فروپاشی ساسانیان و ورود اعراب به سرزمین آریاها، آن چه که آشکار است، این است که اندیشه‌ی ایرانی همواره در حال تکاپو و نوسان میان اشراقیون و عقلیون بوده است. آشکارا می‌توان ادعا کرد که شاهنامه در قرن چهارم



با ورود ترکان گرسنه، بی سواد و بیابان گرد به ایران،

موج خونریزی ها و قتل و غارت های نامحدود و

وحشت انگیز آغاز می شود.

ورزی و خردگرایی ایرانی
سست شد و به سراشیبی
افتاد و آن چنان بلایی بر
سرفکر و فرهنگ و تمدن
پارسی وارد آمد که تا

همین امروز آثار شوم آن آشکارا به چشم می خورد.

از تاریخ مرگ فردوسی (۴۱۴) تا درگذشت امام محمد غزالی (۵۰۵)

یکی از پیش گامان
فلسفه ایمانی -
اشراقی حدود ۹۰ سال
فاصله است و از مرگ
فردوسی تا مرگ فرید
الدین عطار (۶۱۸)

نخستین سلسله‌ی ریشه‌دار ترک که
توانست بر کرسی پادشاهی ایران
تکیه بزند، غزنویان بودند که به
عنوان پیش گامان حکومت‌های
ترک‌نژاد معرفی شده‌اند.

۲۰۰ سال فاصله است و در پایان این دو سست سال اندیشه‌ی اشراقی به

اوج خود می‌رسد. عطار در فرجام دوره
ترک سالاری و در آستانه‌ی یورش مغولان
وحشی، «تذکره الاولیاء» را می‌نویسد که
دایره المعارف صوفیان نام گرفته است. از
اواخر قرن چهارم هجری با سلطه‌ی رو به
افزایش سلسله‌های ترک، تعصب و نزاع‌های
دینی و عقیدتی بین مسلمانان شدت بیش‌تری
می‌گیرد و عالمان زمان به جای بحث در
حقیقت علم و کشف واقعیت‌ها، آن را
وسیله‌ای برای پیش‌برد عقاید شخصی و
اثبات اصول مذهبی خود قرار می‌هند. بیشتر
عالمان در این دوره سعی دارند در فنون
جدل و مناظره مهارت خاصی حاصل کنند
تا بتوانند عقیده خود را از راه استدلال فلسفی

و کلامی به اثبات رسانند و رقیبان فکری خود را از پای در آورند و یا
از سر راه خود بردارند.

شالوده مدارس نظامیه در قرن پنجم به همین مناسبت ریخته شد. به این
نکته‌ی اساسی باید توجه شود، در جامعه‌ای که همه چیز به دین و
مذهب ختم می‌شود، هر آن چه که در قالب دین نمی‌گنجد، حرفی
برای گفتن ندارد. در این دوره علمی دیگر از جمله علوم طبیعی،
فلسفه، نجوم و ریاضی از جای گاه چندان همگانی برخوردار نبودند.
بدون تردید، صوفیان که برای عقل و علم ارزش چندانی قایل نبودند،

در دامن زدن به این
اختلاف‌ها که آثار آن
تا به امروز نیز در
فرهنگ و اندیشه‌ی ایران
زمین دیده می‌شود،

نقش مهمی داشته‌اند. در این گفتمان سعی شده است ضمن پرداختن به
تعریف و جای گاه علم و عقل در نزد برخی از بزرگان صوفیه، به آثار و
عواقب این نوع اندیشه بر جامعه‌ی ایرانی نیز بپردازیم.

علم در نزد صوفیه:

هجویری علم را صنعتی می‌داند که زنده به وسیله آن عالم شود.^۱ و در
باب «اثبات العلم» که اولین گفتمان کتاب «کشف المحجوب» است با
ذکر احادیثی از پیامبر ص که «طلب العلم فریضه علی کلی مسلم» و
«اطلبو العلم و لو بالعین» در مورد انواع علوم می‌نویسد: «و بدان که علم

بسیارست و عمر کوتاه و آموختن
جمله‌ی علوم بر مردم فریضه، نه چون
علم نجوم و طب و علم حساب و
صنعت‌های بدیع و آنچه بدین ماند، به جز
از این علوم هر یک بدان مقدار کمی به
شریعت تعلق دارد، نجوم مر شناخت
وقت را اندر شب و طب (مر) احتماء* را
و حساب مر فرایض و مدت حیض را و
آنچه بدین ماند. پس فرایض علم
چندانست که عمل بدان درست آید. و
خدای عز و جل ذم کرد آنان را که علوم
بی منفعت آموزند و گفت اعوذ بک من
علم لاینفع^۲»

امام محمد غزالی نیز علوم را دو نوع

می‌داند: «شرعی و غیر شرعی» و مقصود وی از علوم شرعی آن چیزی
است. که از انبیاء

(علیهم السلام) مستفاد
است. که از عقل و
تجربه و شنیدن حاصل
نمی‌شود. وی همچنین

هجویری می‌گوید: علم صنعتی است
که عالم زنده به آن است.

* یعنی پرهیز کردن بیمار از مضرات، رژیم غذایی، لغت نامه دهخدا، ذیل واژه
حتماء.



صوفیه می‌گویند: علم غیر
خدایی، رنگ و لعابی
است بر چهره‌ای زشت.

علم‌های غیر شرعی را به سه نوع تقسیم می‌کنند: «محمود، مذموم، مباح» علم محمود را علمی می‌داند که مصالح دنیا بدان باز بسته است. مانند طب و حساب. علم محمود نیز بر دو قسم است: «یک قسم آن «فرض کفایت» است و قسم دوم آن «فضیلت» است و فرض نیست». غزالی در تعریف فرض کفایت می‌نویسد: «هر علمی که کارهای دنیا از آن بی‌نیاز نتواند بود، چون طب که آن، به سبب حاجت بقای تن‌ها ضروری است. و این علم‌هاست که اگر شهر خالی باشد از کسی که بدان قیام نماید، جمله‌ی اهل شهر در خراج باشند و اگر یک کس بدان قیام نماید، کافی باشد. و فرض از دیگران ساقط شود.» و علم‌های شرعی را جملگی محمود می‌شمارد.^۳

«در شوح تعرف» علم توحید اصل و اساس همه‌ی علوم دانسته شده که به علم مکاشفه منتهی می‌شود.^۴ و خواجه عبدالله انصاری علوم را ده قسم می‌داند: «اول علم توحید، دوم علم فقه و دین، سوم علم وعظ، چهارم علم تعبیر، پنجم علم طب، ششم علم نجوم، هفتم علم کلام، هشتم علم معاش، نهم علم حکمت، دهم علم حقیقت»^۵ و همچنین در کتاب «طریق الحقایق» آمده در اصطلاح علم را اطلاعات و معانی

مذهب باشند، علم محسوب می‌شوند. و تازه آن هم از نوع علم «واجب کفایی» چرا که فرد را به خدا نزدیک نمی‌سازند! لذا با این همه باید توجه کرد که علم و معنای آن در دوره‌های مختلف، متفاوت بوده است. و نباید به معیار و احکام امروزی راجع به علوم گذشته فکر کرد و نظر داد. چرا که هر طایفه‌ای علم را به علم خود معنی می‌کند، متکلم، فیلسوف، فقیه و صوفی، اما هیچ کدام از این‌ها علم به معنای واقعی نیست. از نظر صوفی علم واقعی محدود در کتاب و سنت و چهارچوبه‌ی شریعت است. و در جواب گروهی که گفته‌اند: «علم نه برای خدای آموختیم، و لکن خود ما را به راه خدای بُرد.» جواب می‌دهند که «آن علم کتاب و سنت و اسرار راه آخرت و حقایق شریعت بود که ایشان را با راه خدا می‌برد و علم سودمند آن بود که وی را حقارت دنیا معلوم کند، و خطر کارهای آخرت بر وی نمایند.»^۶

ادامه دارد.

معتزله بدعت گذاران تکیه بر عقل و خردگرایی در بین مسلمانان بودند و به همین علت موج مخالفت‌های مرگ بار به سوی آن‌ها روان بود و تعداد زیادی از آنان توسط قشریون اسلامی قتل عام شدند.

امام محمد غزالی می‌گوید، عقل عقلا در درک پدیده‌های نبوی کار ساز نیست.

است، یک مرتبه علم گویند، مقصد، صورت حاصله در ذهن است، و این صورت حاصله را مراتبی است، پس اگر مقرون به حکم باشد مثل آن که گویی: زید قائم است یا قائم نیست، آن را تصدیق گویند و گر نه تصور باشد و هر یک از آن دو یا بدیهی است یا نظری. و یک مرتبه علم را می‌گویند و مراد به او فقط «یقین» است. چنان که در تعریف علم گفته‌اند «هو الیقین الذی لایدخله الاحتمال» و اصل در معنی علم، به حسب لغت و شرع و عرف همین است.^۷ ملاحظه می‌شود که علم تنها در چهارچوب شریعت و دین تعریف می‌شود. وقتی علوم غیر مذهبی چون علم حساب و علم طب و علم نجوم نیز چون در خدمت